

نگاهی به تصویر هملت و دُن کیشوت

دو شاهکار تفکر شمالی و جنوبی، قهرمان شک و ایمان*

ایوان سرگیویچ تورگنوف

ترجمه عبدالله کوثری



هملت و دُن کیشوت دو قهرمان دنیای جدیدند. این دو همزمان با هم و هریک به شیوه خود دگرگونی ذهن و جهان انسان غربی را اعلام می‌کنند. پس بیهوده نیست که از دیرباز این دو شخصیت هم به تنهایی و هم در کنار یکدیگر موضوع مطالعات و بررسیهای فراوان بوده‌اند و هنوز هم هستند. آنچه می‌خوانید تحلیل ایوان تورگنوف از این دو شخصیت است. در میان نویسندگان بزرگ روسیه در قرن نوزدهم، تورگنوف بیش از هر کس دیگر دوستدار و ستایشگر فرهنگ و تمدن غرب بود و

شاید بیش از هر کس دیگر با این فرهنگ آشنایی داشت و درباره آن اندیشیده بود. این گفتار هم به لحاظ تاریخی و هم به سبب نگاه ژرف نگر تورگنوف در سخن گفتن از این دو شخصیت برای ما امروزیان خواندنی و ارزشمند است. هرچند ما از آنچه پیش از تورگنوف در این باره نوشته شده خبر نداریم، با توجه به جایگاه این نویسنده و نیز متن این گفتار می‌توانیم بپذیریم که آنچه او در اینجا مطرح می‌کند شالوده‌ای می‌شود برای مقایسه‌های بعدی میان هملت و دن کیشوت. دستیابی به این مقاله را وامدار دوست خوب خود، لیلان نصیرپها هستیم که آن را در شبکه اینترنت پیدا کرد و برای من فرستاد.

ع.ک

نخستین نشر تراژدی هملت اثر شکسپیر و اولین قسمت دن کیشوت نوشته سروانتس در یک سال و در آغاز قرن هفدهم منتشر شد. این همزمانی در نظر من معنایی دارد و به رشته‌ای از افکار دامن می‌زند که برخی از آنها شاید خارق‌العاده بنماید. اما فایده آثار شاعرانه بزرگ این است که نبوغ آفرینندگان مایه جاودانگی آنها می‌شود و بدین ترتیب این آثار در معرض داوریهایی قرار می‌گیرند که بی‌نهایت متنوع و حتی گاه متضاد است و در عین حال هر یک در جای خود درست می‌نماید. تاکنون چند تفسیر بر هملت نوشته شده و کیست که بتواند آنچه را که نوشته خواهد شد شماره کند؟ بررسی این

شخصیت برآستی پیچیده و چند بُعدی چه نتایج گونه‌گونی که نداشته. دُن کیشوت به سبب ویژگیهای رسالتش و به یمن شفافیت پرشکوه داستان که گویی از تابش آفتاب جنوبی روشن شده، کمتر از هملت فرصت تفسیر به ما می‌دهد.

در وجود این دو شخصیت، دوخصلت بنیادین و متضاد فطرت بشر - دو قطب محوری که این فطرت بر گرد آن می‌گردد - تجسم یافته است. به عقیده من همه انسانها کم و بیش به یکی از این دو سنخ تعلق دارند. یعنی کم و بیش یا به دن کیشوت شباهت دارند یا به هملت. درست

است که در دوران ما هملت‌ها بیشتر از دن کیشوت‌ها رشد کرده‌اند، اما صفوف دن کیشوت‌ها هم چندان بی‌رونق نبوده است. پس بهتر است از دن کیشوت آغاز کنم و در این شخصیت تنها به مشاهده شهسواری با سر و سیمای مفلوک، که صرفاً به منظور تمسخر رومانس‌های پهلوانی قرون وسطی آفریده شده، بسنده نکنم، بلکه ژرفای جوهر این شخصیت را بکاوم.

دن کیشوت نماینده چیست؟ قبل از هر چیز نماینده ایمان است. ایمان به خود، ایمان به چیزی بیرون از خود، چیزی سستی‌ناپذیر. ایمان به حقیقت. دن کیشوت سراپا ایثار در راه آرمانی است و آماده است هر غذایی را به خاطر آن تحمل کند و حتی جان بر سر آن بگذارد، چرا که او جان را عزیز از بهر آن دارد که ابزاری باشد در راه تحقق آن آرمان که همانا فرمانروایی حقیقت و عدالت بر خاک است. شاید باشند کسانی که بگویند آرمان دن کیشوت زاییده تخیل پریشان او و برگرفته از دنیای خیالی رومانس‌های پهلوانی است. بسیار خوب، این همان جنبه مضحک دن کیشوت است، اما آن آرمان همچنان خلوص و صفای بی‌غش خود را دارد که دارد. دن کیشوت زیستن به خاطر خود و غمخواری برای خود را شرم‌آور می‌داند. او بیرون از خود، برای دیگران، برای برادرانش و برای نابودی شر زندگی می‌کند. هیچ نشانه‌ای از خودپرستی در او نمی‌یابیم، هرگز نگران زخمهای خود نیست، سراپا از خودگذشتگی است. او یقین دارد - یقینی استوار، بی‌هیچ بدگمانی - از این روست که بی‌باک است،

شکیباست، به اندک لقمه‌ای خرسند و به ژنده‌پاره‌ای شادمان است. این چیزها در چشم او پیشیزی نمی‌ارزد. اگرچه برآستی فروتن است، روحی بزرگ و دلیر دارد. تقوای رقت‌بار او آزادی‌اش را فرو نمی‌کشد. اگرچه با غرور بیگانه است، هرگز در توانایی خود، در رسالت خود، حتی در قدرت جسمانی خود، تردید نمی‌کند. اراده‌اش خلل‌ناپذیر است. پیگیری همواره هدفی واحد سبب شده دن کیشوت فکری یکنواخت و ذهنی یکسونگر داشته باشد. اندک می‌داند و به راستی نیازی ندارد که بیشتر بداند. آنچه را که می‌خواهد می‌شناسد. می‌داند که چرا بر خاک زندگی می‌کند و این اصل مطلب است. دن کیشوت شاید کاملاً دیوانه به نظر برسد زیرا هر چیز ملموس انکارناپذیری پیش چشمش ناپدید می‌شود؛ مثل مومی در جوار شعله آتش هیجان‌ات او آب می‌شود. زمانی دیگر کوله فکر است و ناتوان از اینکه از چیزی لذت ببرد یا با آن همدردی کند. اما نیروی ارگانیک اخلاقی او - آخر این شهسوار دیوانه سرگردان اخلاقی‌ترین موجود عالم است - هر نظر و هر گفته‌اش را اعتبار می‌بخشد و به رغم آن همه موقعیت مضحک که این پهلوان برای خود ایجاد می‌کند، کل سیمای او را قدرت و منزلتی مضاعف می‌دهد... دن کیشوت شیدایی است، پهلوانی آرمانی است، غرقه در شکوه تابنده خویش. و اما هملت. هملت چیست؟

همه‌ت بیش از هر چیز دیگر نماینده خودکاو و خودپرستی است، و بنابراین بی‌ایمان است. او تنها برای خود زندگی می‌کند، خودخواه است. هر چند که حتی آدم خودخواه هم ممکن است به خود ایمان نداشته باشد. اما حتی آن خودی که هملت به آن ایمان ندارد، برایش عزیز است. این خود نقطه آغازی است که او پیوسته به آن رجعت می‌کند، زیرا در همه عالم چیزی نمی‌یابد که جان خود را به آن پیوند دهد. او شکاک است و همواره درگیر با شخصیت خود. همواره گرفتار، اما نه گرفتار وظیفه، بلکه گرفتار وضعیت خود. هملت به همه چیز شک دارد و حتی به خود هم رحم نمی‌کند. ضعفه‌های خود را می‌شناسد، اما خودشناسی همانا قدرت است. نگاه تمسخرآلود هملت در قیاس با شوروشیدایی دن کیشوت از همین قدرت سرچشمه می‌گیرد.

همه‌ت از شماتت خود لذت می‌برد. او که پیوسته نظر به خود دارد و پیوسته در جان خود می‌نگرد، ذره‌ذره معایب خود را می‌شناسد، این معایب را محکوم می‌کند و در عین حال زنده به خوارداشت خویش است. او به خود ایمان ندارد اما رجز می‌خواند. نمی‌داند چه می‌خواهد و چرا زندگی می‌کند و همچنان چنگ در زندگی انداخته. فریاد بر می‌آورد که:

ای کاش آن جاودانه

هلاک خویشتن را منع نکرده بود!

و ه که این عالم و هر چه در آن است

در چشم من چه مالال‌آور و پوچ بی‌فایده می‌نماید.

اما از این زندگی «مالال‌آور و بی‌فایده» دست بر نمی‌دارد. حتی پیش از ظهور شب پدش - پیش از ابلاغ آن وظیفه هولناک که اراده درهم شکسته‌اش را هر چه بیشتر درهم می‌شکند - در خیال خودکشی

دن کیشوت نماینده چیست؟ قبل از هر چیز نماینده ایمان است. ایمان به خود، ایمان به چیزی بیرون از خود، چیزی سستی‌ناپذیر. ایمان به حقیقت. دن کیشوت سراپا ایثار در راه آرمانی است و آماده است هر غذایی را به خاطر آن تحمل کند و حتی جان بر سر آن بگذارد... هیچ نشانه‌ای از خودپرستی در او نمی‌یابیم، هرگز نگران زخم‌های خود نیست، سراپا از خودگذشتگی است.

است، اما خود را نمی‌کشد. اصولاً همین خیال خودکشی نشانه عشق او به زندگی است.

اما بهتر است در حق هملت چنین سختگیر نباشیم. او رنج می‌برد، رنجی جانگزا تر از رنج دن کیشوت. دن کیشوت از شبانان قلدر و از محکومانی که به دست خود آزدشان کرده کتک می‌خورد. هملت برخود زخم می‌زند، مجروح تیغ خویش است. تیغی در دست اوست، تیغ دولبه خودکاو.

باید بی‌ذیریم که دن کیشوت برآستی مضحک است. سیمای او شاید مضحک‌ترین سیمایی باشد که شاعران آفریده‌اند. دن کیشوت مایه سرور و شادمانی ما می‌شود و در سرور و شادمانی قدرت تسکین و بخشایش نهفته است. آن کس را که مایه خنده تو می‌شود می‌بخشی، حتی مایلی که دوستش بداری. اما هیچ کس به خیالش هم نمی‌رسد که به هملت بخندد و این علت محکومیت اوست. دوست داشتن هملت کم و بیش محال است. تنها افرادی چون هوراشیو می‌توانند دلبسته هملت بشوند. همه کس با هملت همدردی می‌کند و این طبیعی است، زیرا کم و بیش نشانه‌ای از شخصیت خود را در او می‌یابد. اما دوست داشتن هملت محال است، زیرا هملت هیچ کس را دوست نمی‌دارد.

دن کیشوت زنی خیالی را دوست می‌دارد و آماده است تا جان در راه او بگذارد. عشق او بی‌شائبه و آرمانی است، چندان آرمانی که حتی گمان نمی‌برد که محبوبش در عالم واقع وجود ندارد. هیچ چیز شهوانی در عشق او نیست. و اما هملت. آیا عاشق است؟ آیا آفریننده طنزشناس این شخصیت که دانشی ژرف در احوال دل آدمی داشت، روا می‌دید که شخصیتی خودپرست و شکاک را که آکنده از زهر تباہ‌کننده خودکاو است، دلی عاشق و مهربان ببخشد؟ شکسپیر این اشتباه را مرتکب نشد و خواننده هشیار به آسانی در می‌یابد که هملت مردی شهوت‌پرست و حتی هوسباز است. هملت عاشق نیست، بلکه تظاهر به عشق می‌کند، آن هم لایبالی‌وار. شاهد ما کلام خود شکسپیر است در صحنه اول از پرده سوم این تراژدی:

همه‌ت: من زمانی شما را دوست می‌داشتم.

اوفلیا: برآستی از رفتارتان چنین باورم شده بود.

همه‌ت: نباید باور می‌کردید... من شما را دوست نمی‌داشتم.

همه‌ت در این چند کلمه بیش از آنکه خود تصور کند به حقیقت نزدیک شده. احساس او نسبت به اوفلیا یا خودخواهانه است یا لفاظی محض.

و اما هملت. هملت چیست؟ هملت بیش از هر چیز دیگر نماینده خودکامی و خودپرستی است، و بنابراین بی‌ایمان است. او تنها برای خود زندگی می‌کند، خودخواه است. هر چند که حتی آدم خودخواه هم ممکن است به خود ایمان نداشته باشد. اما حتی آن خودی که هملت به آن ایمان ندارد، برایش عزیز است... او شکاک است و همواره درگیر با شخصیت خود. همواره گرفتار، اما نه گرفتار وظیفه، بلکه گرفتار وضعیت خود.

اما سخن از جنبه‌های تاریک وجود هملت را بس کنیم. این جنبه‌ها بیش از هر چیز دیگر ما را آزار می‌دهد، زیرا بسیار به ما نزدیک است و با شخصیت خودمان سازگاری دارد. هملت جنبه‌های معقول و جاودانی نیز دارد. وجود او تجسم آغاز انکار (negation) است، همان آغاز که شاعر بزرگ دیگری آن را از قلمرو بشری بیرون بُرد و در هیئت مفیستوفلس به ما عرضه کرد. هملت همان مفیستوفلس است اما محصور در کالبد زنده فطرت آدمی. از این‌روست که انکار او شرّ نیست، بلکه به خودی خود بر ضد شرّ است. انکار هملت شک کردن در خیر است اما در وجود شرّ تردید نمی‌کند و با آن به ستیز بر می‌خیزد. انکار هملت با شک کردن در خیر در واقع در اصلت خیر تردید نمی‌کند و اگر به آن می‌تازد قصد حمله به خیر ندارد، او به تظاهر به خیر حمله می‌کند که در پس آن شرّ و دروغ، یعنی دشمنان آشکار خیر، نهفته‌اند. خنده هملت، خنده شیطانی و سرد مفیستوفلس نیست. در لیخند تلخ او اندوهی نهفته است، اندوهی که از رنج او خبر می‌دهد و ما را به همدردی با او می‌خواند. شکاکیت هملت مترادف با بی‌اعتنایی نیست و اهمیت و ارزش آن هم در همین است. خیر و شرّ، حقیقت و دروغ، زیبا و زشت، پیش چشم او در قالب چیزی تصادفی، بی‌شکل و مبهم درهم نمی‌آمیزد. شکاکیت هملت نبردی بی‌امان با دروغ دارد و بدین سان او به تنهایی قهرمان بی‌بدیل حقیقت می‌شود، حقیقتی که خود قادر نیست در بست به آن ایمان بیاورد.

بدین ترتیب در یک سو هملت‌ها را داریم که اهل فکر، هوشمند، اما اغلب بی‌فایده و محکوم به بی‌عملی هستند. و در سوی دیگر دن کیشوت‌ها را که نیمه مجنون‌اند و به بشر خدمت می‌کنند، صرفاً به این دلیل که تنها یک نقطه را پیش روی خود می‌بینند و این نقطه هم اغلب به آن شکل که ایشان می‌بینند در عالم واقع وجود ندارد.

هملت‌ها فایده‌ای برای مردم ندارند. چیزی نمی‌دهند. به جایی رهنون نمی‌شوند، چرا که خود به جایی نمی‌روند و اصولاً چگونه می‌توانند راهبر باشند، آنگاه که خود زمینی زیرپای ندارند. هملت‌ها چیزی نمی‌یابند، چیزی ابداع نمی‌کنند، نشانی از خود بر جا نمی‌گذارند، مگر نشان شخصیت خود را. عاشق نیستند، ایمان ندارند. پس چگونه می‌توانند چیزی را پیدا کنند؟ منزوی هستند و بنابراین عقیم‌اند. هملت‌ها توده مردم را تحقیر می‌کنند. فرد آنگاه که برای خود احترامی قائل نیست، چگونه می‌تواند به دیگران احترام بگذارد؟

توده‌ها بس خشن و بس کثیف‌اند. و هملت اشراف منش است، آن هم نه فقط به سبب تبارش.

هملت‌ها نمایانگر نیروی مرکزگرایی طبیعت هستند که به واسطه آن هر موجود زنده‌ای خود را مرکز آفرینش می‌داند و بقیه را موجوداتی می‌شمارد که به خاطر او وجود دارند. بدون این نیروی مرکزگرا (نیروی خودخواهی) طبیعت وجود نمی‌داشت، همچنان که بدون یک نیروی مرکزگرایی دیگر هم وجود نمی‌داشت. نیرویی که به موجب آن هر کس به خاطر دیگران وجود دارد و این اصلی است که دن کیشوت‌ها نماینده آن‌اند. این دو نیروی سکون و حرکت، ایستایی و پیشرفت، نیروهای بنیادین کل حیات‌اند.

دن کیشوت خاکسارانه همه نهادها را از مذهب و سلطنت گرفته تا دوک‌ها، احترام می‌نهد و در عین حال آزاد است و آزادی دیگران را هم قبول دارد. هملت شاهان و درباریان را ناسزا می‌گوید و در واقع خودکامه و بی‌گذشت است.

دن کیشوت به زحمت می‌تواند بخواند و بنویسد. هملت به احتمال زیاد دفتر خاطراتی دارد. دن کیشوت با همه جهل خود دریافتی از مسائل سیاسی و حکومتی دارد. هملت نه وقت و نه تمایلی دارد تا خود را به این مسائل مشغول کند.

هملت و دن کیشوت هر دو مرگی تراژیک دارند. اما مرگ این دو چقدر با هم تفاوت دارد! سرانجام دن کیشوت عواطفی ناگفته را در دل آدمی بیدار می‌کند و هم در آن دم اهمیت و معنای او بر همگان آشکار می‌شود. او به هنگام مرگ به ملازم خود می‌گوید: «من دیگر دن کیشوت نیستم. دوباره همان آونسوی نیکنهادم که پیش از این مردم خطاب می‌کردند.» واپسین کلام هملت زیباست. او آسوده و آرام است. و آخرین فرمانهای خود را صادر می‌کند. اما چشم هملت به پیش رو نیست... این شکاک محتضر می‌گوید: «آه... دیگر خاموشی است» و برای همیشه خاموش می‌شود.

*

هملت شاید محبوبترین اثر شکسپیر باشد. به راستی حیرت‌آور است نوع انسانی که از هیچ حیث به هملت مخلوق خود شباهت ندارد و با سیلان آزاد قدرت آفرینش خود او را از خویشتن خود جدا می‌کند و شخصیت آفریده‌اش را برای کندو کاوی همیشگی پیش چشم آیندگان می‌نهد. روحیه‌ای که هملت را خلق کرده، روحیه شمالی است، روحیه تأمل و انتقاد از خود است، روحیه‌ای متین و اندوهگین، بی‌بهره از هماهنگی و رنگهای روشن. روحیه‌ای که نه در هیبتی شکوهمند، که در قالبی حقیر شکل گرفته، اما ژرف و نیرومند و چندجنبه و مستقل و چیره دست است. روحیه جنوبی دن کیشوت را شکل بخشیده. و این روحیه‌ای است سبکرو، شاد، ساده‌دل، شورمند که در ژرفای زندگی غوطه نمی‌خورد، روحیه‌ای که همه پدیده‌های حیات را بازتاب می‌دهد بی‌آنکه این پدیده‌ها را در خود گنجانده باشد.

شاید پرسید چه مقایسه‌ای میان شکسپیر و سروانتس می‌توان کرد. شکسپیر غولی است، نیم‌خدایی است. درست است. اما سروانتس هم در برابر این غول کوتوله نیست. بلکه انسانی است با

گستره موضوع او بسیار تنگتر از میدان شکسپیر است اما این عرصه نیز در جای خود نمایانگر انسان است. سروانتس چشم خواننده را با کلماتی صاعقه‌آسا خیره نمی‌کند و خواننده را با نیروی غول‌آسای الهام استادانه خود به حیرت نمی‌اندازد. شعر او شعر شکسپیر - که اغلب به اقیانوسی متلاطم می‌ماند - نیست. شعر او رودی ژرف است که آرام آرام از میان دو کرانه رنگارنگ می‌گذرد.

تصویرکردن این دو شاعر که معاصر هم بودند و هر دو در یک روز، ۲۳ آوریل ۱۶۱۶ در گذشتند دشوار نیست. سروانتس به احتمال زیاد چیزی از شکسپیر نمی‌دانست اما آن نمایشنامه‌نویس بزرگ احتمالاً در خلوت خانه‌اش در استراتفورد آن رمان مشهور را که در آن زمان به انگلیسی ترجمه شده بود، خوانده بود... این تصویری است که جا دارد نقاش - فیلسوفی آن را بر بوم آورد.

* متن سخنرانی ایوان سرگیویچ تورگنوف در سال ۱۸۶۰ در سن پترزبورگ که ایزاک دون لوین آن را برای نیویورک تایمز به انگلیسی ترجمه کرده است (نیویورک تایمز، ۲۳ آوریل ۱۹۱۶).

شاید بپرسید چه مقایسه‌ای میان شکسپیر و سروانتس می‌توان کرد. شکسپیر غولی است، نیم‌خدایی است. درست است. اما سروانتس هم در برابر این غول کوتوله نیست. بلکه انسانی است با قامتی کامل. تردیدی نیست که شکسپیر با غنا و حدت تخیل خود، با درخشش اوجهای شاعرانه خود و ژرفا و گستره ذهن پرشکوه خود سروانتس را درهم می‌شکند. اما در دن کیشوت هم زبانی ملال آور، قیاسهایی غیرطبیعی یا تکه‌هایی تقلیدی نمی‌یابیم. شکسپیر شخصیت‌های خود را از همه جا وام می‌گیرد. از آسمان، از زمین. هیچ چیز از نگاه تیزبین او پنهان نمی‌ماند. او با خشونت بی‌مانند این همه را از ریشه در می‌آورد، همچون عقابی نیرومند که بر طعمه‌اش فرود می‌آید. سروانتس با آرامش تمام محدود شخصیت‌هایش را به خواننده معرفی می‌کند، همچون پدری که فرزندان را معرفی کند. او تنها چیزهای دوم دست را بر می‌گیرد، اما چیزی را که دم دست دارد خوب می‌شناسد. گویی سراسر عالم تابع نبوغ پرتوان شاعر انگلیسی است. حال آنکه سروانتس گنجینه خود را از جان خود بر می‌آورد؛ جانی روشن، فروتن که سرشار از تجربه زندگی است، اما این تجربه‌ها این جان را سخت و چغیر نکرده.

چاپار

پیشرو در ارائه خدمات کتابداری و اطلاع‌رسانی

- فروش تجهیزات کتابخانه‌ای (لوازم چوبی، کاغذی و فلزی) با کیفیت مطلوب و استاندارد
- تهیه منابع اطلاعاتی (کتاب، نشریه، نرم‌افزارهای کتابخانه‌ای) داخلی و خارجی
- ارائه خدمات فهرست‌نویسی، نمایه‌سازی، چکیده‌نویسی و آماده‌سازی منابع اطلاعاتی
- طراحی و راه‌اندازی کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی



آدرس: تهران - خیابان ولیعصر (عج) - پلاک ۱۱
میدان ولیعصر (عج) بعد از تقاطع خیابان زینت
کوه شهید نوریفش - پلاک ۴۰ تلفن: ۸۸۸۹۹۶۸۰ دهنرگار: ۸۸۹۰۳۷۶۸
www.chaparlib.com



نرم افزار جامع مدیریت کتابخانه‌ها

MDI - MULTITREADING - C#.NET

ساده - قدرتمند - حرفه‌ای

۳ سال ضمانت - یک سال پشتیبانی رایگان - خدمات پس از فروش دائم

همراه با زندگی کتابخانه ما می‌اندیشد

نشانی: شیراز - فلکه گاز - روبروی دبستان ۱۷ شهرپور - ساختمان ملیکا - طبقه اول -

تلفن و شماره: ۲۲۸۷۶۹۳ - ۲۲۸۳۹۷۳ - ۰۷۱۱

WWW.hamaralib.ir
info@hamaralib.ir